

بررسی موانع اجتماعی توسعه یافتگی در استان ایلام با روش نظریه زمینه‌ای

روضان پیری^۱، دکتر روزا کرم‌پور^۲ و دکتر مجید کفاشی^۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۶

تاریخ وصول: ۹۶/۸/۱۶

چکیده:

این مقاله به بررسی موانع اجتماعی توسعه یافتگی در استان ایلام و درک و تفسیر مردمان آن دیار از توسعه می‌پردازد. با توجه به اینکه روش‌شناسی عمده‌ی این تحقیق کیفی بوده؛ از روش مردم‌نگاری برای عملیات گردآوری داده‌ها و از نظریه‌ی زمینه‌ای برای تحلیل و ارائه‌ی داده‌ها استفاده شده است. در این پژوهش، اطلاعات مشاهده‌ای و اسنادی توسط محقق گردآوری و اطلاعات مصاحبه‌ای نیز از ۵۶ نفر مشارکت‌کنندگان ساکن در میدان مطالعه به عمل آمد. برای تعیین افراد مورد مصاحبه، از روش نمونه‌گیری کیفی - هدفمند و برای تعیین تعداد مصاحبه‌شوندگان از منطق اشباع نظری در نمونه‌گیری نظری استفاده شد. سپس عملیات تحلیل اطلاعات در سه مرحله‌ی کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری گزینشی انجام شده و یک مدل زمینه‌ای برای هر یک از سؤال‌ها ترسیم گردید. در نهایت از ترکیب کلیه‌ی مقوله‌ها، مدل نهایی تحقیق استخراج شد. نتایج بررسی نشان می‌دهد که مهم‌ترین موانع اجتماعی توسعه یافتگی در این استان بافت غالب ایلی و قبیله‌ای، میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی، سست شدن روابط اجتماعی و فقدان نظام شایسته‌سالاری می‌باشد.

مفاهیم کلیدی: موانع اجتماعی، توسعه‌نیافتگی، نظریه‌ی زمینه‌ای، استان ایلام

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، تهران، ایران
piri_rozan@yahoo.com

^۲ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده‌ی مسئول)
rosakarampour@yahoo.com

^۳ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، رودهن، ایران
majidkaffashi@gmail.com

مقدمه و بیان مسأله

موضوع توسعه یکی از موضوعاتی است که نه تنها در حوزه‌ی جامعه‌شناسی توسعه، بلکه در بسیاری از حوزه‌های جامعه‌شناسی، به‌طور اخص، و علوم اجتماعی، به‌طور اعم، مورد بحث قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان توسعه، مقوله‌ی توسعه را در برابر مقوله‌ی رشد قرار می‌دهند. مفهوم رشد به پیشرفت و ترقی جامعه در ابعاد مادی و عینی، به‌ویژه تولید اقتصادی، اشاره دارد، در حالی که مفهوم توسعه در بردارنده‌ی پیشرفت و ترقی جامعه در تمامی ابعاد زندگی است. از این‌رو، در ادبیات مربوط به توسعه از توسعه‌ی اقتصادی، توسعه‌ی سیاسی، توسعه‌ی اجتماعی، توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی انسانی سخن به میان می‌آید. صاحب‌نظران کلاسیک علوم اجتماعی چنین تصور می‌کردند که پیشرفت جامعه‌ی انسانی در گرو رشد و توسعه‌ی اقتصادی است، اما بعداً ملاحظه کردند که در کنار رشد و توسعه‌ی اقتصادی، جامعه نیازمند برخی ضروریات دیگر، از جمله توزیع عادلانه‌ی درآمدها، شکوفایی استعدادهای گوناگون و شخصیت انسانی، سلامت جسمانی و روانی، افزایش امید به زندگی، برقراری برابری‌های اجتماعی، تحقق آزادی، برقراری ارتباطات انسانی و اجتماعی به دور از انواع سلطه و به‌طور کلی، تحقق یک جامعه‌ی مدنی و انسانی است. از این‌رو، امروزه گفته می‌شود تمامی انواع توسعه وسایلی هستند برای تحقق یک جامعه‌ی مدنی و انسانی. چنین جامعه‌ای را می‌توان یک جامعه‌ی توسعه‌یافته در معنای واقعی آن به شمار آورد.

پارادایم‌های مسلط در علوم اجتماعی شامل رویکردهای اثباتی، انتقادی و تفسیری هر کدام با رویکردی خاص به فرآیند توسعه و تحولات اجتماعی می‌پردازند. از دیدگاه اثبات‌گرایی، توسعه و تحول اجتماعی از الگویی خاص، جهان‌شمول و از پیش تعیین شده‌ی پیروی می‌کند که در خدمت ایجاد نظم اجتماعی، قاعده‌مندی و تعیین‌پذیری است. از این نظر، توسعه و تحول اجتماعی فرآیندی است نخبه‌محور، منظم و دارای قواعدی فرا - زمان و فرا - مکان که صرفاً می‌توان آن را کشف، پیش‌بینی و کنترل کرد، این رویکرد بر اصالت محیط تأکید داشته و معتقد است که محیط، اعم از شکل طبیعی یا اجتماعی آن، در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی و نیز اصول کشف و پیش‌بینی آنها تأثیرگذار است (Newman, 2001:165). برخلاف رویکرد اثباتی، دیدگاه انتقادی بر این باور است که فرآیند توسعه و تحول فرآیندی آمیخته به قدرت و سلطه است. این فرآیند هم درگیر و آمیخته به قدرت و ارزش‌های کاذب بوده و هم توسط منابع مسلط توجیه، اجرا و کنترل می‌شود رویکرد انتقادی با چشم‌اندازی انسان‌گرایانه معتقد است که باید

اصول زیرین و پشت سر واقعیت‌های اجتماعی بررسی و افشا شده و جریان‌های زیرین شکل‌دهنده به آنها شفاف‌سازی شوند. رویکرد انتقادی اصالت را به انسان (افشاگر و تغییردهنده) می‌دهد و بر این باور است که توسعه و تحول اجتماعی باید معطوف به رهایی انسان از بندهای سلطه و نیز مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی درست باشند (*Ibid: 167*). رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی - که رویکرد اصلی این پژوهش است معتقد است که با توجه به خلاق بودن ماهیت انسان و نیز سیال بودن واقعیت اجتماعی، نمی‌توان مسیر و روش خاصی برای درک واقعیت‌ها یا ایجاد تغییر در آنها پیشنهاد کرد (*Ibid*). از آنجا که منبع و مرجع نهایی هر گونه ساخت و ساز و تغییر در واقعیت‌های اجتماعی همان انسان است، پس، درک انسان‌ها از این واقعیت‌ها، تغییر در آنها و چگونگی معنادار کردن آنها بسیار مهم است. از این گذشته، با توجه به اینکه واقعیت‌های اجتماعی به مثابه امور بر ساخته‌ی انسانی فاقد قوانین از پیش تعیین شده بوده و پیوسته در حال شدن هستند، لذا نمی‌توان الگویی جهان‌شمول و عام برای واقعیت‌های اجتماعی و تغییر یا دستکاری در آنها وضع کرد. این واقعیت‌ها نه تنها قابل کشف و کنترل نیستند، بلکه صرفاً می‌توانند درک و تفسیر شوند، رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی که بر اصالت انسان در برابر اصالت محیط تأکید دارد، بر این باور است که واقعیت‌های اجتماعی در فرآیند درک و تفسیر انسان‌ها و در خلال زندگی روزمره ساخته شده و معنادار می‌شوند. بنابراین، نه تنها شیوه‌ی درک و فهم انسان‌ها از واقعیت‌ها اهمیت دارد، بلکه اشکال متعددی نیز از آنها بر ساخته می‌شود. از این نظر، ما نه با یک واقعیت واحد و مشخص، بلکه با واقعیت‌های متعدد و گوناگون روبرو هستیم. بر اساس این رویکرد، از آنجا که تفسیر و درک مردم از دنیای پیرامون خود در بستر اجتماعی زندگی روزمره شکل می‌گیرد، معانی تولید شده وابسته به بستر بوده و در درون آن معنادار می‌شوند (*Brayman, 1998:199*).

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

در بسیاری از مطالعات و پژوهش‌های انجام شده، برای سنجش توسعه‌ی اجتماعی، بدون در نظر گرفتن میزان اعتبار علمی و اجماع بر سر معرف‌ها یا متغیرهای آن، از معرف‌های پراکنده و فاقد انسجام درونی و بیرونی استفاده شده است. به نظر می‌رسد برای حل این مشکل به انجام مطالعات نظری و کیفی نیازمند هستیم.

به همین منظور درگام اول مطالعه‌ای با عنوان "شناسایی شاخص‌های کاربردی توسعه‌ی اجتماعی، با تأکید بر تکنیک دلفی" در جهت دستیابی به توافق نظر صاحب‌نظران و متولیان امر اجتماعی در قالب سه شاخص اجماع، اهمیت و اولویت و با هدف برطرف کردن خلاءهای موجود در تعریف، شناسایی و سنجش ابعاد این مفهوم صورت گرفت که در آن توسعه‌ی اجتماعی بیانگر کیفیت سیستم اجتماعی از طریق نهادینه کردن اخلاق توسعه، به‌ویژه، اخلاق توسعه‌ی اجتماعی برای حصول به همبستگی اجتماعی و افزایش کیفیت زندگی در جهت بالا بردن عدالت اجتماعی و ارتقاء ضریب امنیت اجتماعی می‌باشد (Azad Armaki et al, 2008:19).

فاضلی و همکاران در تحقیق خود با عنوان "توسعه‌ی اجتماعی، شاخص‌ها و جایگاه ایران در جهان" به ارائه‌ی گزارشی از وضعیت کنونی توسعه‌ی اجتماعی در ایران و وضعیت رتبه‌ای ایران با سایر کشورهای جهان و کشورهای ۱۶گانه‌ی منطقه پرداختند و به این نتیجه رسیدند که جایگاه ایران چندان مناسب نیست و نیازمند تأملی جدی پیرامون چرایی این امر و چگونگی بهبود و تغییر آن است (Fazeli et al, 2010:159).

فراس‌خواه و همکاران (۱۳۹۳)، در تحقیق خود با عنوان "تحلیل محتوایی برنامه‌های پنج‌گانه‌ی توسعه‌ی ایران با توجه به مقوله‌های الگوهای حکمرانی آموزش عالی" به ارائه‌ی گزارشی از اسناد مرتبط با برنامه‌های پنج‌گانه‌ی توسعه پرداختن و نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که در برنامه‌ی اول الگوی دولت‌گرا، در برنامه‌ی دوم الگوی دولت‌گرا و بازار محور، در برنامه‌ی سوم و چهارم الگوی هومبولتی و در برنامه‌ی پنجم مقوله‌ها و زیرمقوله‌های الگوی بازارگرا از کمیت بیشتری برخوردار است (Farasat khah et al, 2011:48).

جغتایی و همکاران (۱۳۹۵)، در مقاله‌ی خود با عنوان "ابعاد و مؤلفه‌های توسعه‌ی اجتماعی در برنامه‌های توسعه" به این نتایج رسیدند که در برنامه‌های توسعه‌ی پنج‌گانه، توجه مشترکی به برنامه‌های آموزش، حمایت و تأمین اجتماعی، حفاظت و محیط زیست، بهره‌برداری بهینه از منابع، علم‌گستری و فناوری و تعدیل شکاف مناطق محروم و برخوردار شده است. اما برای مؤلفه‌های عدالت جنسیتی، همبستگی و انسجام ملی، همگرایی قومی - نژادی، کاهش واگرایی مذهبی، جوانان، سالمندان، کاهش ثبات خانواده و امنیت اجتماعی یا سیاست‌گذاری صورت نگرفته یا سیاست‌های مبهم است (Joghtae et al, 2013:56).

در این پژوهش سعی می‌شود با رویکردی تفسیرگرایانه به بررسی موانع اجتماعی و اقتصادی توسعه‌یافتگی در استان ایلام پرداخته شود به این ترتیب که نشان داده شود مردم

این منطقه چه درکی از توسعه و موانع آن دارند؛ آنها را چطور درک کرده و چگونه ارزیابی می‌کنند.

ب) تحقیقات خارجی

Alhasan (2007) در بررسی نابرابری‌های منطقه‌ای کشور غنا در دوره‌ی ۲۰۰۰-۱۹۹۰ به این نتیجه رسیده است که رشد اقتصادی طی دوره‌ی مذکور منجر به کاهش فقر عمومی در کشور شده، اما از آنجا که این رشد عمدتاً ناشی از صادرات کشاورزی بوده، شکاف توسعه‌ی مناطق شمالی، که توان رقابت در عرصه‌ی کشاورزی نداشته‌اند، با مناطق جنوبی بیشتر شده است.

Eyalla (2005) در مقاله‌ای با عنوان "توسعه‌نیافتگی اقتصادی و توسعه‌ی پایدار در جهان" بیان می‌کند که توسعه‌نیافتگی یکی از مهم‌ترین مشکلات دوران ماست و امروزه ۲۴۰ میلیون نفر از قحطی رنج برده و یک دهم از جمعیت جهان با کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند. این مقاله به بررسی عوامل و مشکلات برای توسعه می‌پردازد. دو شاخص از شاخص توسعه‌ی انسانی سازمان ملل متحد، امید به زندگی در بدو تولد، و نرخ بی‌سوادی را انتخاب نموده و هر یک را به‌طور جداگانه در یک رگرسیون ساده با درآمد سرانه مقایسه کرده است.

Sterly (2006) در مقاله‌ای با عنوان "نابرابری علت توسعه‌نیافتگی" تأیید می‌کند که مواهب و منابع کشاورزی، به‌طور خاص فراوانی زمین مناسب برای رشد گندم و نیشکر، به‌عنوان یک ابزار در ایجاد نابرابری مؤثر است. با توجه به اینکه تعداد زیادی از مهاجران، برده‌های آفریقای بودند و مناطقی بیشترین مهاجران را جذب می‌کردند که خاک، آب و هوایی مناسب تولید محصولات پُرسود مانند نیشکر و قهوه و گندم داشته باشد و تولید این محصولات در مزارع بزرگ با نیروی کار برده سازماندهی شد که به نابرابری زیاد ثروت و قدرت انجامید و این شرایط به نوبه‌ی خود باعث ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی شد که حامی صاحبان مزارع بودند و از طریق آن نابرابری تشدید شد و رشد توسعه‌ی اقتصادی را تضعیف کرد. یافته‌های پژوهش وی نشان می‌دهد که نابرابری بر نتایج توسعه‌ی نهادها تأثیر می‌گذارد و نابرابری بالا، به‌طور مستقل یک مانع بزرگ برای توسعه است.

مسأله پژوهش

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، مدل اثبات‌گرایانه به توسعه و تحولات اجتماعی بر پایه‌ی این محور استوار بود که واقعیت‌های اجتماعی دارای ماهیتی تثبیت شده، منظم و قاعده‌مند بوده و از الگوی خاصی تبعیت می‌کنند. به‌علاوه، امر کشف، پیش‌بینی، کنترل و دستکاری در این واقعیت‌ها نیز باید توسط نخبگان صورت گیرد. در واقع، درک عامیانه یا عقل سلیم به مثابه معرفتی بی‌معنا، غیر علمی و گاه مانع تغییر و توسعه تلقی می‌شود. برعکس، دیدگاه تفسیرگرایی اجتماعی بر این باور است که با توجه به اینکه جهان اجتماعی توسط انسان‌ها ساخته شده و تفسیر می‌شود، بنابراین درک، تفهیم و چگونگی تفسیر این جهان دارای اهمیت اساسی است، زیرا مرجع نهایی ساخت، بازسازی و نیز تغییر در آن خود انسان است. به‌علاوه، به تناسب گوناگونی بسترهای اجتماعی، درک و تفسیرهای متعددی نیز وجود دارند؛ بررسی ادراک‌ها و کاوش و این تفسیرها به ما کمک می‌کند زندگی انسان را بهتر شناخته و به فرآیندها و پیامدهای تغییرات ایجاد شده در زندگی انسان‌ها بهتر واقف شویم. امروزه واژه‌ی توسعه و توسعه‌نیافتگی در فرهنگ عمومی مردم جهان رواج یافته و اکثر مردم خواهان رسیدن به توسعه هستند و آرمان بسیاری از جامعه‌های کنونی رسیدن به وضعیت جوامع توسعه‌یافته است و چه بسا برای رسیدن به آن حاضر به از دست دادن هویت ملی و مذهبی خود باشند.

هیچ جامعه‌ای در حال سکون و رکورد نیست بلکه جوامع همواره در حال تغییر و تحول هستند، ولی برخی از تغییرات مهم‌تر از برخی دیگر بوده و اغلب توجه علمای اجتماعی را به خود معطوف داشته‌اند. بخصوص تحولات سریع جوامع اروپایی در قرن هیجدهم و نوزدهم نظر اکثر محققان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده و مورد توجه خاص جامعه‌شناسان قرار گرفته‌اند. جامعه‌شناسانی نظیر *Karl Marx*, *Auguste Conte*, *Spencer*, *Max Weber*, *Durkheim* هر یک درباره‌ی تغییرات اجتماعی نظراتی ارائه داده‌اند و سعی در تبیین این تحولات نموده‌اند. هر کدام از جامعه‌شناسان فوق علل توسعه‌نیافتگی جوامع را ناشی از دلایلی می‌دانند. مثلاً کنت تغییر اجتماعی را نتیجه‌ی توسعه‌ی فکری انسان می‌داند و ماکس وبر بر جنبه‌های معنوی و مذهبی افراد و تأثیر آن در زندگی مادی مردم تأکید می‌کند؛ و همچنین دورکیم به تقسیم کار اجتماعی توجه دارد و بیان می‌دارد که جامعه‌ای که تقسیم کار در آن صورت نگرفته یک جامعه‌ی سنتی است و نمی‌تواند به توسعه و پیشرفت برسد.

آنچه که در حال حاضر برای توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی جامعه لازم و ضروری است توجه به ابعاد اقتصادی و اجتماعی جامعه است، چرا که توسعه زمانی محقق خواهد شد که در درجه‌ی اول، افکار، عقاید، نگرش‌ها و باورهای آدمیان به رشد و توسعه‌ی کافی رسیده باشد و سپس درآمد، رفاه، تولید، مصرف و سایر شاخص‌های اقتصادی و این امر ممکن نیست مگر با انجام مطالعات علمی و کاربردهای دقیق.

در این مقاله سعی شده از منظر افراد درگیر و بومی منطقه به بررسی موانع اجتماعی توسعه توجه شود. این منطقه در طول چند سال اخیر تغییرات متعددی را تجربه کرده است. به این معنا که ورود برخی عناصر توسعه نظیر ارتباطات، حمل و نقل، فعالیت‌های اقتصادی خدماتی جدید، برخورداری از تسهیلات رفاهی مدرن مانند برق، گاز، تلفن، وسایل نقلیه ماشینی و غیره باعث شده که زندگی اجتماعی در این منطقه تا اندازه‌ای متحول شود و از شکل سنتی آن فاصله گیرد اما تا وضع مطلوب هم فاصله‌ی بسیار زیادی دارد. نکته‌ی اساسی آن است که مردم استان ایلام این جهان جدید را می‌بینند، آن را تجربه می‌کنند و به‌علاوه آن را تفسیر و درک می‌کنند، درک و تفاسیر مذکور هم دارای اشکال ذهنی و هم خارجی و عینی است، از این‌رو، درک این اشکال به مطالعه و بررسی نیاز دارد. در این مطالعه، مسئله‌ی اصلی آن است که مردم استان ایلام موانع اجتماعی توسعه و پیامدهای آن را چگونه درک و تفسیر می‌کنند؛ چه تصویری از پیامدهای آن در زندگی روزمره و عینی خود دارند و تأثیرهای آن را چگونه ارزیابی می‌کنند. پژوهش حاضر در صدد است با رویکرد تفسیرگرایانه بررسی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام واقع در جنوب غرب ایران بپردازد.

اهمیت و ضرورت پژوهش

بیشتر صاحب‌نظران توسعه، توسعه‌ی همه‌جانبه را مهم‌ترین هدف توسعه در هر جامعه‌ای می‌دانند. از سوی دیگر اهداف و راهبردهای توسعه در هر جامعه‌ای نمی‌توانند در خلأ و به دور از وضعیتی که شاخص‌ها نشان می‌دهند برنامه‌ریزی شوند، لذا استفاده از شاخص‌ها نقش مهمی در تعیین اهداف و گرایش‌های آتی خواهند داشت.

مطالعه‌ی عوامل توسعه‌نیافتگی می‌تواند برنامه‌ریزان را با تحلیل عمیق و علمی علل و موانع موجود بر سر راه توسعه آشنا سازد تا آنها با طراحی برنامه‌های مدون توسعه در سطح کلان راه را به سوی توسعه‌ی پایدار همراه سازند. برای طراحی برنامه‌های صحیح توسعه، تولید، اشاعه، کاربردی ایده‌ها و داده‌های علمی درباره‌ی سه پرسش اصلی زیر ضروری

است؛ وضعیت موجود چگونه است و چرا؟ (هستی‌شناسی)، وضعیت مطلوب چگونه باید باشد و چرا؟ (هدف‌شناسی) و راهبرد علمی و اجرایی لازم برای رسیدن به وضعیت مطلوب (امکان‌شناسی). طراحی و برنامه‌ریزی توسعه در سطح کلان می‌تواند از سویی در جهت توسعه‌ی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی راهگشا باشد و از سوی دیگر با نقد برنامه‌های توسعه‌ی علمی و تحلیل و تبیین ناکارآمدهای آن راه را برای پرورش استعداد‌های خلاق دانش‌آموزان، دانشجویان و پرورش متخصصان کارآمد و دانشمندان هموار سازد.

گزینش این منطقه از چند جهت حائز اهمیت است: نخست اینکه استان ایلام محل زندگی مردمانی با گویش‌های متفاوت و فرهنگ‌هایی متفاوت است (کردی، لری، لکی و عرب) است. کردهای استان ایلام دارای ویژگی‌های زبانی و فرهنگی متفاوت با سایر کردهای ساکن در ایران هستند و تفاوت‌های زبانی و فرهنگی مذکور بسیار چشمگیر و جالب توجه هستند، دوم آنکه استان ایلام نه تنها محل زندگی مردمانی با گویش‌های متفاوت است. وجود منطقه‌ی کوهستانی نسبتاً سخت در شمال استان و منطقه‌ی کویری گرم و خشک در جنوب استان بر شیوه‌ی زندگی و معیشت ساکنان آن تأثیر شگفت‌انگیزی گذاشته است. شناخت این ویژگی‌ها، مشخصه‌ها و تأثیرهای آن بر زندگی مردم آن منطقه از اهمیت زیادی برخوردار است. با این حال، استان ایلام نیز دچار تغییر و تحولات گوناگونی شده که بر شیوه‌ی زندگی و فرهنگ آنان مؤثر بوده، اما میزان و گستردگی ورود عناصر نوسازی و توسعه به این جامعه چندان کافی نیست و مورد عنایت محققان نیز چندان قرار نگرفته است. با عنایت به دلایل فوق، این پژوهش در صدد است با به کارگیری رویکرد و روش تفسیرگرایی به بررسی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی از دیدگاه ساکنان آن منطقه بپردازد.

مطالعه‌ی حاضر با اتخاذ رویکرد تفسیر‌گرایانه‌ی اجتماعی بر این نکته تأکید دارد که با تغییر در محیط انسان‌ها نمی‌توان رفتار و درک آنها از پیرامون‌شان را پیشاپیش شناخته و درک کرد، زیرا این انسان‌ها هستند که محیط اجتماعی خود را خلق کرده و آن‌طور که می‌خواهند آن را تفسیر می‌کنند. از این‌رو، تغییر در نظام اجتماعی یک جامعه با هر گونه پیش‌فرضی بیانگر آن نیست که ذهنیت و درک مردم آن جامعه در فرآیند این تغییرات در نظر گرفته شده یا درک شده است؛ همچنین، بیانگر آن هم نیست که پیامدهای تغییرات مذکور همواره آن‌طور که مد نظر برنامه‌ریزان توسعه است، تجربه می‌شود.

گر چه هدف توسعه یا ایجاد هر نوع تغییر، بهره‌مندی و خوشبختی انسان‌های درگیر است، اما این نکته اهمیت دارد که آیا آنچه انجام شده، در راستای خوشبختی انسان‌ها بوده است، یا برعکس، مردم آن جامعه تعریف یا درک متفاوتی از توسعه و رفاه دارند (Chemberz, 1996: 163).

به عبارت دیگر، نکته‌ی مهم این است که انسان‌ها اساساً این تغییرات و موانع آنها را چگونه می‌بینند و چه تلقی و ارزیابی از آن دارند. بر همین اساس، درک نظام معنایی و ذهنی افراد درگیر از اهمیت کلیدی برخوردار است. به این معنا که میان ذهنیت‌های جامعه‌ی مورد نظر، که خود به یک درک کلی و نسبتاً مشترک منجر می‌شود، مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین، چنانچه این نظام و مکانیسم ذهنی و تفهیمی آن درک شود، نه تنها می‌توان درک انسان‌ها را از دنیای پیرامون‌شان شناخت، بلکه می‌توان به جلب درگیری و مشارکت همدلانه و عملی آنها نیز در فرآیند توسعه و تغییر اجتماعی کمک کرد. بر همین اساس، هزینه‌های متفاوت ناشی از عدم مشارکت و مقاومت سنتی در برابر تغییرات و پیامدهای جانبی آن نیز کاهش می‌یابد.

مطالعه‌ی حاضر از این نظر نیز حائز اهمیت است که با تلقی انسان محور از تغییر و توسعه در نظر دارد با ورود به نظام معنایی و میان ذهنیت‌های مردم استان ایلام به بررسی موانع اجتماعی توسعه پرداخته و آنچه را که مردم واقعاً تجربه کرده و درک می‌کنند، مورد مطالعه قرار دهد. به علاوه، مطالعه‌ی کنونی در صدد است فرآیند توسعه را به مثابه نوعی گفتمان در نظر گیرد که در آن بینش نخبه‌گرایانه و یک‌جانبه‌نگر کنار گذاشته شده و درک مردم‌گرایانه از تغییر و توسعه به محور اصلی بررسی و تحلیل تبدیل شود (Sardan, 2004:125).

هدف کلی این مقاله « بررسی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام » است. اهداف خاص‌تر این تحقیق را می‌توان به شرح زیر مقوله‌بندی کرد:

- ۱- از نظر مردم استان ایلام موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در این استان کدامند؟
- ۲- مجاری و منابع این موانع از نظر آنها کدام‌اند؟
- ۳- مردم این منطقه پیامدهای این موانع را چگونه درک و تفسیر می‌کنند. به عبارت دیگر، چه تفسیری از آن دارند؟
- ۴- ارائه‌ی یک مدل زمینه‌ای شامل سه بعد شرایط، تعامل و پیامد بر اساس نظریه‌ی زمینه‌ای^۱.

¹ grounded theory

از آنجا که پدیده‌ی توسعه دارای ابعاد و جنبه‌های متفاوت و گسترده‌ای است، لذا مطالعه‌ی حاضر در صدد است به جنبه‌های متفاوت آن بپردازد. در بررسی هر یک از جنبه‌ها که در زیر ارائه شده‌اند، محقق در نظر دارد همزمان از دو جهت‌گیری و زاویه‌ی بررسی استفاده کند. از یک طرف، سعی می‌شود با به کارگیری رویکرد اتیک^۱ یا جهت‌گیری بیرونی به مطالعه‌ی موانع ایجاد شده در رابطه با بعد اجتماعی توسعه پرداخته شود و از طرف دیگر، با استفاده از رویکرد امیک^۲ یا جهت‌گیری از درون، به واکاوی درک و تفهیم مردم تحت مطالعه در رابطه با هر یک از موانع اجتماعی توسعه پرداخته شود و با استفاده از مطالعه‌ی این موانع، به شرایط، تعاملات و پیامدهای آنها توجه شود. این دو زاویه برخورد با پدیده‌ی مورد بررسی اولین بار توسط ماروین هریس، انسان‌شناس، در رویکرد ماتریالیسم فرهنگی وی مطرح شد که محقق را قادر می‌سازد از دو موضع کمی و کیفی به مطالعه موضوع بپردازد (Harris, 2001:155).

مروری بر ادبیات نظری توسعه

از آنجا که هدف پژوهش در تحقیقات کیفی - تفسیرگرایانه، درک و تفهیم پدیدار پدیده‌ها و معنای درونی کنش‌های معنادار انسان در محیط و بسترهای طبیعی است، لذا محققان کیفی بدون استفاده از نظریه و فرضیه‌های از پیش تعیین شده وارد میدان تحقیق شده یا به بررسی پدیده‌ی مورد نظر در شرایط طبیعی می‌پردازد. علیرغم منطق روش‌شناسی تفسیری و کیفی، در این روش‌شناسی از نظریه‌ها و رویکردهای مختلف نظری به شیوه‌های متفاوت از روش اثبات‌گرایانه استفاده می‌شود (Faterman, 1998:96).

از محققان و روش‌شناسان برجسته‌ی کیفی در عبارت زیبایی عنوان می‌دارد که «محقق کیفی باید با ذهنی باز وارد میدان مطالعه شود نه با کله‌ی پوک». وی با این عبارت موجز و رسا ادامه می‌دهد که نظریه‌ها می‌توانند راهنمای عمومی پژوهش‌های کیفی باشند، به این معنا که در باز شدن ذهن محقق، توجه به نکات، روندها و ابعاد محوری میدان مطالعه، ارائه‌ی چارچوب مفهومی جهت طرح سؤال‌های عمده نقش اساسی ایفا می‌کنند.

اشتروس و کوربین نیز با تأکید بر استفاده از نظریه‌ها و رویکردهای نظری تحت عنوان «ادبیات فنی»^۳ بر این باورند که بازنگری و استفاده‌ی عمومی از نظریه‌ها می‌تواند به چیزی منجر

¹ Etic

² Emic

³ technical literature

شود که آنها آن را «حساسیت نظری^۱» می‌خوانند. بر اساس این مفهوم، محقق باید بتواند به جریان‌ها، مفاهیم و رویدادهای اصلی مرتبط با موضوع تحت مطالعه حساس بوده و برانگیخته شود. آنان بازنگری و توجه کلی به نظریه‌های مرتبط را عامل اساسی در ایجاد این حساسیت نظری در محقق کیفی می‌دانند. محققان دیگری نظیر کراسول نیز در تأیید استدلال فوق، به کارگیری و توجه به نظریه‌ها را در روشن شدن زوایای نظری موضوع مورد مطالعه و حمایت‌های نظری از آن یادآور شده‌اند.

در این بخش از نوشتار به بازنگری و بررسی اجمالی دو دسته از نظریه‌های توسعه و تغییر اجتماعی پرداخته می‌شود که هر کدام از آنها بر ابعاد خاصی از تغییر و نوسازی تأکید دارند. این دو دسته عبارتند از: نظریه‌های جامعه‌شناختی و رویکردهای انسان‌شناختی توسعه و تغییرات اجتماعی. ابتدا به بازنگری و معرفی اجمالی نظریه‌های جامعه‌شناختی توسعه و تغییرات پرداخته می‌شود که خود در دو حوزه رویکرد کارکردگرایی و رویکرد تضاد ارائه شده‌اند. بطور کلی نظریه‌های جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی دو دسته‌اند: نظریه‌های کارکردی که بر اساس دیدگاه‌های *Durkheim* و *Parsons* ارائه شده‌اند و نظریه‌های تضادی که مبتنی بر آرای مارکس هستند (*Holmes and Turner, 1990: 52*).

نظریه‌های کارکردگراییانه مورد بررسی در این تحقیق عبارتند از: رویکردهای نوسازی و نوسازی نوین. نظریه‌های تضادی ارائه شده نیز شامل دیدگاه‌های وابستگی، وابستگی نوین، صورت‌بندی اجتماعی و شیوه‌ی تولید و نظام جهانی هستند (*Peet, 2007: 420*). در اینجا بطور اجمالی به این دیدگاه‌ها اشاره می‌شود.

نظریه‌های کارکردگرا^۲

این دسته از نظریه‌ها مشتمل بر دو رویکرد نظری اساسی در جامعه‌شناسی توسعه هستند که عبارتند از: نظریه‌ی نوسازی و نظریه‌ی نوسازی نوین.

نظریه نوسازی^۳

رویکرد نوسازی مبتنی بر دیدگاه‌های دورکیم در مورد دگرگونی جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی مکانیکی به جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی ارگانیکی و تفکیک اجتماعی ناشی از آن

¹ theoretical sensitivity

² functionalist theories

³ modernization

است. از طرف دیگر، اندیشه‌های وبر در مورد چگونگی پیدایش جامعه‌ی صنعتی، سنت‌زدایی شده و عقلانیت‌گرا و ایده‌های مارکس پیرامون تطور و توسعه‌ی جوامع از مبانی نظری کلاسیک این نظریه هستند (Taylor, 1977:145). اما این دیدگاه بطور رسمی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ توسط برخی دانشمندان کارگردگرا مطرح شد که مهم‌ترین آنها پارسونز بود (Holmes and Terner, 1990:52). عبارتند از: گسترش کمونیسیم و دکتترین تحول‌گرای آن، هژمونی سیاسی نظامی ایالات متحده‌ی امریکا در جهان و استقلال ملل مستعمره و نیاز به الگویی برای ورود آنها به عرصه‌ی توسعه و نوسازی. این نظریه، که از میراث فکری مهم دوره‌ی روشنگری است، معتقد است تنها نسخه‌ی اصلی توسعه و ترقی نسخه‌ی غربی است و کلیه‌ی جوامع باید الزاماً مراحل توسعه‌ی غربی را طی کنند (Sou, 2006:82). مهم‌ترین ویژگی‌های این نظریه عبارتند از: تک‌خطی بودن، انتقالی بودن، مرحله‌ای بودن، غربی بودن، غیر قابل برگشت بودن مسیر توسعه، تقدم اولیه به نقش ارزش‌ها، باورداشت‌ها و هنجارها در تشخیص سنتی یا مدرن بودن جامعه، شرایط لازم برای توسعه به مثابه‌ی شرط مقدم بر توسعه، کنار گذاشتن الگوهای سنتی زندگی اجتماعی و حتی نابودی مشخصه‌های سنتی همراه با پیدایش شکل جدیدی از قشربندی اجتماعی، اشاعه‌ی فرهنگی و رسیدن به مرحله‌ی مصرف انبوه (Bendix, 1977:87). نظریه‌ی نوسازی با اتکای به رویکردهای ساختی - کارکردگرایانه پارسونزی، فرض اصلی خود را تعادل و توازن نظام اجتماعی قرار می‌دهد و مفهوم موازنه را نقطه‌ی مرجع بنیادی و نهایی برای تحلیل نظام‌های اجتماعی تلقی می‌کند که با شرایط خارجی روبه‌رو می‌شوند. به نظر وی هر گونه تغییری که موازنه‌ی سیستم را دچار آشفتگی سازد، جامعه را دچار نابسامانی می‌کند (Taylor, 1977:147). نظریه‌ی نوسازی بر این اعتقاد بود که «دیگران (جوامعی) نامتمدنی^۱» وجود دارند که باید متمدن و همسان با تمدن غربی شوند. بر اساس این رویکرد، این «دیگران نامتمدن» از آنجا که در اثر موانع داخلی قادر به طی مراحل توسعه نیستند، باید با اجبار هم که شده در مسیر توسعه قرار گیرند. بنابراین، نوسازی به‌عنوان یک رویکرد منسجم سعی در معرفی فرهنگ غرب به‌عنوان مرجع نهایی تمدن و فرهنگ متمدن بشر داشت و به تدریج ماهیتی سیاسی و هژمونیک پیدا کرد (Tiryakian, 2001:105).

بطور کلی، نوسازی عبارت است از: «تغییر در آداب و رسوم و نظام اجتماعی سنتی به سمت آداب و رسوم و نظام اجتماعی - نهادی مدرن ولو اینکه این تغییر و ترقی به صورت ارادی یا اجباری صورت گیرد» (Dival, 2000:153; Vagner, 2002:3). نظریه‌ی نوسازی برای عرضه‌ی نسخه‌های جهان‌شمول توسعه، در اصول و مبانی نظری - فلسفی خود، نظریه‌ی تغییر

¹ uncivilized others

اجتماعی، طرح واژه‌ی مدرن، طرح‌های تکاملی و تغییرمند، روش دستیابی به توسعه و نقش کارگزاران و نخبگان را در مسر نهادینه کردن و به راه‌انداختن نوسازی مشخص کرد و یک دورنمای منسجم نظری ارائه داد که تا امروز اهمیت اساسی خود را از دست نداده‌است (Brenestin, 2002:143). نظریه‌ی نوسازی که البته امروزه آن را مکتب نوسازی نیز می‌خوانند، عموماً توسط مارکسیست‌ها مورد انتقادهای شدید قرار گرفت. مهم‌ترین این انتقادات عبارتند از: قوم‌مداری و باور به الگوی تمدن غربی به‌عنوان مرجع نهایی تقابل و دوگرایی‌هایی مانند سنتی / مدرن، شرق / غرب، شمال / جنوب، عقلانی / عاطفی، تقلیل‌گرایی و وارد شدن به سطوح شناختی و شخصیتی فردی (مک‌کله لند، اینکلس، اسمیت، هیگن و شومپتر)، ارائه‌ی تفسیرهای نادرست از توسعه در آمریکای لاتین و پیوند کم توسعه‌یافتگی آن با ویژگی‌های درونی و روانی این جوامع. اما علیرغم انتقادهای وارده، این رویکرد همچنان بر دیدگاه‌های عمده‌ی توسعه در جامعه‌شناسی نفوذ دارد (Kit, 1995:231). در مقابل، برخی متفکران نوسازی مانند ترבורن با دیدگاهی میانه‌روتر بر این نکته تأکید کردند که فرآیند نوسازی بهتر است بر اساس جهت‌گیری زمانی تعریف شود نه به‌عنوان مجموعه‌ای از نهادها و فرآیندها که همواره با همدیگر به نزاع می‌پردازند. به نظر وی، نوسازی (و از این‌رو مدرنیته) یک مفهوم دوره‌ای است و تنها یک مفهوم اروپایی نیست. صاحب‌نظران دیگری نیز مانند Mouzlise, 1992 و Apter, 1987، با بیان اینکه دو رویکرد تضادی و کارکردگرا می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده و همزمان به تبیین فرآیند توسعه‌یافتگی یا کم توسعه‌یافتگی جوامع بپردازند. در صدد تلیق این دو رویکرد برآمدند. در دوره‌ی معاصر، رویکرد جدیدی به نام نوسازی جدید ایجاد شد که توانسته است برخی انتقادهای وارده بر رویکرد نوسازی کلاسیک را اصلاح کند (Mouzlise, 1992:116; Apter1987:135).

نظریه نوسازی جدید^۱

همزمان با فروپاشی کمونیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، نظریه‌هایی که به نظریه‌های پسا - نوسازی^۲ موسوم شدند، پدید آمدند و نظریه‌ی نوسازی جدید نیز یکی از این نظریه‌ها (Kuri, 2002:261). پیش از پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، یعنی زمانی که شدت انتقادات به مکتب نوسازی به تدریج در حال فروکش بود، نوعی تجدید حیات در مطالعات نوسازی پدید آمد. البته این مطالعات نیز هدف محوری خود را توسعه‌ی جهان سوم قرار دادند. نظریه‌پردازان نوسازی جدید، از یک‌سو،

^۱ neo modernization

^۲ post-modernization

به نبرد علیه مارکسیست‌ها و از سوی دیگر به ارزیابی مجدد اصول اساسی مکتب نوسازی کلاسیک پرداخته‌اند. اصول اساسی نظریه‌ی نوسازی جدید از این قرارند: سنت و تجدد به‌عنوان مفاهیمی متباین در نظر گرفته نمی‌شوند؛ با اتکای به داده‌های تاریخی از مباحث انتزاعی دوری می‌شود و الگوی خاص توسعه در هر کشوری بررسی و مشخص و گاه از مطالعات تطبیقی استفاده می‌شود؛ از مطالعات موردی استفاده شده و توجه بیشتری به تاریخ و مطالعات موردی مبذول می‌شود، اعتقاد چندانی به مسیر تک‌خطی توسعه به سمت الگوی غربی وجود ندارد و توسعه‌ی هر یک از کشورهای جهان سوم در مسیر خاص خود مطرح و ارزیابی می‌شود. این رویکرد جدید نقش مهم‌تری برای عوامل خارجی یا بین‌المللی در نظر می‌گیرد. همچنین، اهمیت بیشتری برای پدیده‌ی ستیز اجتماعی (مانند نوکارکردگرایی الکساندر و لوهمن) قائل می‌شود و غالباً عواملی نظیر منازعات طبقاتی، سلطه‌ی ایدئولوژیک و انقلاب را نیز در تحلیل‌های اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد (Sou, 2006:186).

نظریه‌های تضاد^۱

نظریه‌های تضادی توسعه و توسعه نیافتگی از مبانی نظری *Engles* و *Marx* در نقد نظام سرمایه داری سرچشمه گرفته‌اند و بر نقش نیروهای خارجی در فرآیند توسعه و نوسازی جوامع و حتی به خصوصیت بین‌المللی نظام سرمایه داری تأکید داشته‌اند. مارکسیست‌های بعدی حتی سرمایه‌داری و مدرنیته را هم‌تراز و هم‌پیوند تلقی کرده و در صدد بررسی نیروی شکل‌دهنده‌ی جهانی آن بوده‌اند. نظریه‌پردازان عمده‌ی این مکتب که در مکتب وابستگی، نظام جهانی و حتی صورتبندی اجتماعی نیز صاحب ایده‌های ارزشمندی هستند، عبارتند از: *Paul Paule Sweezy*، *Gunder Frank*، *Samir Amin* و این متفکران در تبیین علل توسعه‌نیافتگی جوامع جهان سوم بر تأثیرهای استخراجی - استثماری پیامدهای نفوذ سرمایه‌داری تأکید دارند (Kandal, 1989:39).

نظریه وابستگی^۲

مکتب وابستگی که تحت تأثیر مطالعات توسعه‌نیافتگی مبتنی بر رویکرد مارکسیستی - تضادی پدید آمد، در قالبی نظری‌تر و گسترده‌تر و البته عمقی‌تر به بررسی وضعیت توسعه و توسعه‌نیافتگی به‌ویژه در کشورهای آمریکای لاتین و فرآیندهای بنیادی استثمار و عملکرد

¹ conflict theories

² dependency theories

سرمایه‌داری در قبال این جوامع می‌پردازد. در کلان‌ترین سطح نظری، رویکرد وابستگی از اندیشه‌های مارکس در مورد نقد سرمایه‌داری و توجه وی به نابرابری‌های موجود در درون و بین جوامع نشأت می‌گیرد. کسانی که در این مکتب مارکسیستی توسعه کار می‌کنند، توجهی زیادی به تبیین نابرابری‌های موجود در اقتصاد جهانی و فقدان توسعه در جوامع جهان سوم دارند. این نظریه در پرتو رویکردهای توسعه‌نیافتگی باران، سویزی، امین و فرانک شکل گرفت و در دهه‌ی ۱۹۶۰ از طریق کار تعدادی از اقتصاددانان توسعه که مخصوصاً به تداوم شکست‌های اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین توجه داشتند، گسترش یافت (Webster, 1990:123). در رویکرد آنان، فقدان توسعه نمی‌تواند به موانع یا ارزش‌های درونی این جوامع در زمینه‌ی نوسازی نسبت داده شود، بلکه فرآیند توسعه‌نیافتگی نشأت گرفته از یکسری مسائل و مداخله‌های خارجی است، به گونه‌ای که رشد مراکز صنعتی پیشرفته در جهان امروز به معنای توسعه‌نیافتگی همزمان این کشورها است که غرب مازاد اقتصادی آنها را استخراج و آنها را استثمار کرده است. این مکتب بر این باور است که کل فرآیند توسعه‌ی اروپا مبنی بر تخریب خارجی بوده است (Peet, 2007:17).

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نرخ رشد اقتصادی علیرغم کمک‌های خارجی در برخی کشورها مانند برزیل، آفریقای جنوبی و ایران رضایت‌بخش نبوده و دورنمایی از برابری اجتماعی و دموکراسی سیاسی در این جوامع مشاهده نمی‌شد. این کشورها در اواخر دهه ۱۹۶۰ فضای خود را برای چالش‌های بنیادی‌تر با کل پارادایم «توسعه‌گرایی»^۱ باز کردند. این مسئله باعث پیدایش یک چارچوب روشن‌فکری عمده برای تحلیل اقتصاد سیاسی جهانی و تحلیل‌های نظام جهانی شد نظریه‌ی وابستگی ابتدا توسط نظریه‌پردازان آمریکای لاتین مانند فرانک و سمیر امین مطرح شد (Baker, 1999:124). این متفکرین وابستگی را چنین تعریف می‌کنند: «وابستگی موقعیتی است که در آن گروه معینی از کشورها دارای اقتصادهایی مشروط به توسعه و گسترش اقتصادهای دیگر هستند؛ این موقعیت بنیادی وابستگی به یک موقعیت وابسته‌ی جهانی منجر می‌شود که طی آن کشورهای مذکور، تحت استثمار کشورهای مسلط قرار می‌گیرند» (Mole, 1999:7). نظریه‌پردازان وابستگی در رد و انکار غرب به‌عنوان یک کارگزار یا عامل ممتاز در تغییر و ترقی کشورهای توسعه‌نیافته اتفاق نظر دارند، به نظر آنان، دست کم تحلیل تاریخی اقتصاد سیاسی آمریکای لاتین نشان می‌دهد که چطور توسعه‌گرایان به دنبال «سرزنش قربانی»^۲ بوده‌اند (Zahir, 2001:201). رویکرد وابستگی از یک‌طرف به دلیل بدبینی زیاد به ورود عناصر

¹ developmentalism

² blame of victim

سرمایه‌داری به جوامع جهان سوم و باور به قطع هر گونه رابطه با جوامع توسعه‌یافته سرمایه‌داری به‌عنوان تنها راه رهایی و توسعه‌ی جوامع توسعه‌نیافته و از طرف دیگر، تأکید زیاد بر نقش نیروهای خارجی و بین‌المللی در عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم و کم‌توجهی به مکانیسم‌ها و فرآیندهای درونی این جوامع در مسیر توسعه و تغییرات اجتماعی با انتقادهای متعددی روبه‌رو شد. انتقادهای مذکور باعث پیدایش رویکرد وابستگی جدید شد که در آن از بسیاری از اصول جرم‌گرایانه‌ی نظریه‌ی وابستگی کاسته شده و بر پیامدهای مثبت ورود عناصر سرمایه‌داری به جوامع توسعه‌نیافته تأکید شده است. در بخش زیر، این نظریه به صورت مختصر معرفی شده است.

نظریه وابستگی جدید^۱

نظریه‌پردازان مکتب وابستگی جدید، برای رهایی از بن‌بست‌های نظری درونی مکتب وابستگی که راه‌گریزی برای کشورهای جهان سوم باقی نمی‌گذاشت، سعی کردند روندها و پیامدهای مثبت وابستگی و نفوذ سرمایه‌داری را نیز در نظر بگیرند. این نظریه «توسعه‌ی وابسته» نیز خوانده می‌شود. *Falsetto* و *Cardoso* به‌عنوان پیشگامان این نظریه معتقدند که سلطه‌ی خارجی در موقعیت‌های وابستگی ملی می‌تواند امکان «بین‌المللی کردن منافع خارجی» را فراهم سازد. با این حال، *Peter Evans* با ابداع واژه‌ی «بین‌المللی شدن امپریالیسم» در صدد تبیین این امر برآمد که نظام سلطه‌ی مرتبط با نیروهای خارجی به‌عنوان نیروی «داخلی» می‌تواند از طریق روش‌های اجتماعی، گروه‌ها و طبقات محلی «بازنمود» پیدا کند (*Peet, 2007:6*).

بر اساس نظریه‌ی کاردوزو، توسعه‌ی وابسته از طریق توافق‌ها، فراکسیون‌ها و اتحادیه‌های بین دولت و سرمایه‌گذاران تجاری ایجاد می‌شود، اما این نوع توسعه‌ی باز به این دلیل صورت می‌گیرد که هم دولت و هم بخش تجارت به دنبال سیاست‌هایی هستند که بر اساس بازار مبتنی بر تمرکز درآمد و مستثنی کردن اجتماعی اکثریت جمعیت یک جامعه عمل می‌کند. به این حال، تضاد بین دولت و بخش تجارت به اندازه‌ی تضاد بین طبقات مسلط و مردم شدید نیست (*Rocha, 2002:86*).

کاردوزو و فالتو جنبه‌های مثبت وابستگی را در نظر گرفته و از آن تحت عنوان توسعه‌ی وابسته یاد می‌کنند. کاردوز معتقد است که: «سرمایه‌داری انحصاری، وابستگی و توسعه‌ی واژه‌های متناقضی نیستند. نوعی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی وابسته در بخش‌هایی از جهان سوم صورت می‌گیرد که با اشکال نوین گسترش انحصارگرایانه پیوند می‌یابد. به‌عبارت دیگر، گاهی اوقات

^۱ neo-dependency

توسعه در نواحی فقیرتر صورت می‌پذیرد، اما توسعه‌ای که ایجاد می‌شود به دلیل نفوذ سرمایه‌ی بین‌المللی، مورب و ناموزون است. به‌علاوه، دولت‌های جهان سوم به‌عنوان دولت‌هایی وابسته که به سرمایه‌ی بین‌المللی کمک می‌کنند، در نظر گرفته می‌شوند (Alan, 1999:5). برخی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اقتصادی که با تأکید بر نقش هر دو دسته عوامل داخلی و خارجی بر این باورند که فرآیند نفوذ سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم و توسعه‌نیافته در دوره‌های متفاوت و از مسیرهای گوناگون مؤثر بوده است که نیازمند بررسی خاص در هر دوره‌ی معین است. این نوع جهت‌گیری فکری که به نظریه‌ی صورت‌بندی اجتماعی موسوم است، سعی در تبیین چگونگی ورود عناصر سرمایه‌داری به درون ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع توسعه‌نیافته دارد و در صدد تحلیل و بررسی پیامدها و تأثیرهای نفوذ و گسترش این عناصر است (Lahsaee Zadeh, 2000: 47-48).

نظریه صورت‌بندی اجتماعی و شیوه تولید^۱

نظریه‌ی صورت‌بندی اجتماعی نیز با مبنایی مارکسیستی در صدد تبیین توسعه‌نیافتگی صورت‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم است. مفاهیم بنیادین این نظریه عبارتند از: «شیوه‌ی تولید^۲» و «به هم آمیختگی شیوه‌های تولیدی^۳». برای بسط این نظریه، مارکسیست‌های فرانسوی مانند Phillip Rai و Louis Althusser مفهوم شیوه‌ی تولید را از مارکس اقتباس کردند و آن را برای بررسی جزئی‌تر و واقعی‌تر تاریخ اقتصادی جهان به کار گرفتند. به نظر آنان و به گونه‌ای مشابه با استدلال مکتب وابستگی، آنها بر این باور بودند که سرمایه‌داری جهان مدرن به همین سادگی این اشکال نوین را به دست نیاورده است، بلکه عناصر اقتصادی جوامع دیگر را در دوره‌ی استعمار تسخیر و به نفع باز تولید خود استخراج کرده است (Wilker, 1996:94).

مفهوم «به هم آمیختگی شیوه‌های تولید» با اقتباس از مارکس، ابتدا در کارهای لنین در قالب همزمانی دو یا چند شیوه‌ی تولیدی و اهمیت تحلیلی این همزمانی و سپس توسط Alloser و Balibar گسترش یافت. آلتوسر نیز مفهوم شیوه‌های تولید در صورت‌بندی اجتماعی را از لنین اقتباس کرده بود که نقش اساسی در تبیین‌های مارکسیستی بازی می‌کند (Chilkot, 1994:26). مفهوم صورت‌بندی اجتماعی، نظریه‌پردازی در مورد اشکال و شرایطی را که در آن

¹ social formation and mode of production

² mode of production

³ confluence of modes of production

تولید و توزیع مازاد صورت می‌گیرد، فراهم می‌سازد. در این میان، تنازعات طبقاتی و رفتارهای سیاسی بسیار مؤثر هستند. شیوهی تولید نیز به‌عنوان محور اساسی در رویکرد صورت‌بندی اجتماعی به مثابه ساختار پیچیده یا خرده نظامی (در مباحث اخیر این نظریه) تعریف می‌شود که دارای سه سطح ساختاری متمایز است که عبارتند از: «سطوح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک». این مفاهیم با مفهوم «تعیین اقتصادی در وهله‌ی نهایی» که در کارهای آلتوسر و بالیبار در مورد اقتصاد دیده می‌شود، تطابق دارد (Wilker, 1996:94). بر اساس این نظریه، «همه‌ی شیوه‌های تولیدی مازاد تولید می‌کنند» و بهره‌وری از این مازاد - محصول به تسلط مجموعه‌ای از روابط تولیدی بستگی دارد که از یک شیوه‌ی تولیدی به شیوه‌ی تولیدی دیگر تفاوت می‌کند (Taylor, 1977:83; Mac Lenan, 2003:436). زمانی که یک شیوه‌ی تولیدی جدید تسلط می‌یابد و مانع باز تولید شیوه‌ی قبلی می‌شود، این شیوه به گونه‌ای فزاینده به مسئله‌ای تبدیل می‌شود که بر اساس آن اشکال ایدئولوژی، دولت و نهادهای متناسب با شیوه‌ی قبلی با الزام‌های باز تولیدی شیوه‌ی نوظهور جدید تولید دیگر تطابق ندارند. شیوه‌ی تولیدی بعدی مستلزم اشکال سیاسی و ایدئولوژیک است که با اشکال غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند سازگار باشد. مطابق رویکرد صورت‌بندی اجتماعی، در هر دوره‌ای از تاریخ نوعی صورت‌بندی اجتماعی مبتنی بر شیوه‌ی تولید غالب وجود دارد و تاریخ را می‌توان توالی و جایگزینی پی در پی صورت‌بندی‌های اجتماعی تعریف کرد (Taylor, 1977:21). دگرگونی اجتماعی مستلزم جابجایی از شیوه‌های تولیدی پایین به سمت شیوه‌های تولیدی سطوح بالاتر است. این توسعه‌ی مادی مملو از بحران است و باعث تنازعات طبقاتی و اجتماعی می‌شود. مارکس به جای واژه‌ی مرحله، شیوه‌ی تولید را می‌پذیرد و به مفهوم تک‌خطی توسعه باور دارد (Kurtz, 2001: 129). نظریه‌ی صورت‌بندی اجتماعی معتقد است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از یک طرف تحت «تسلط آنارشی» و از طرف دیگر تحت تسلط «قانون آهنین سرمایه» قرار دارد. این دوگرایی می‌تواند با ارجاع به «قانون ارزش» به‌عنوان «قانون طبیعی جامعه» تشریح شود (Kosonen, 1977: 372). به دنبال تلاش‌های متفکران مارکسیست برای تبیین دلایل و وضعیت توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم، ایمانوئل والرشتاین با ارائه‌ی نظریه‌ی خود تحت عنوان نظام جهانی سعی کرده از یک طرف، زمینه و فرآیند تاریخی پیدایش نظام سرمایه‌داری و چگونگی نفوذ آن را به اقتصادهای کشورهای توسعه‌نیافته تبیین کند و از طرف دیگر با خوش‌بینی نسبی، این نکته را مطرح نماید که کشورهای توسعه‌نیافته نیز می‌توانند موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را تغییر داده و به سطح معینی از توسعه دست یابند.

نظریه نظام جهانی^۱

نظریه‌ی نظام جهانی نیز مانند مکتب وابستگی جدید در پاسخ به انتقادهای وارده بر مکتب وابستگی کلاسیک و بن‌بست‌های مفهومی آن مطرح شد. نظریه‌ی نظام جهانی یک رویکرد جامعه‌شناختی کلان است که در صدد بررسی پویایی‌های اقتصادی، سیاسی سرمایه‌داری «به‌عنوان یک نظام اجتماعی تام» است و با کار *Wallerstein* در سال ۱۹۷۴ در این زمینه پیوند خورده است. والرشتاین در کار خود در آغاز بر پویایی‌های سرمایه‌داری تاریخی متمرکز است که دارای موجودیتی واقعی، زمان‌مند، مکان‌مند و محلی است و با فعالیت‌های تولیدی در قالب انباشت بی‌پایان سرمایه ارتباط دارد. به نظر وی، منطق سرمایه‌داری ضرورتاً جهانی است (*McGrew, 1992: 70*) والرشتاین از تمایز بین توسعه‌نیافتگی یا سرمایه‌داری حاشیه‌ای و مرکزی اجتناب کرده و معتقد است که یک نوع سرمایه‌داری وجود دارد و آن نظام جهانی است (*Azkiya and Ghafari, 2005: 305*). از نظر والرشتاین، نظام جهانی یک نظام اجتماعی است که دارای مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، قواعد مشروعیت و انسجام است و حیات آن وابسته به ترکیبی از نیروهای متضادی است که آن را با تنش و تناقض حفظ کرده‌اند. در این نظام، هر گروه در جستجوی منافع خود است. این نظام مانند یک ارگانیزم دارای یک دوره زندگی است که در برخی ابعاد تغییر می‌کند و در برخی جهات نیز ثابت مانده و دارای ویژگی‌های توسعه‌ای مخصوص به خود است. به نظر والرشتاین، بر اساس رویکرد نظام جهانی می‌توان سه دسته جوامع یا کشورها را شامل کشورهای هسته (سرمایه‌داری)، کشورهای پیرامونی و کشورهای نیمه پیرامونی از هم تفکیک کرد (*Wallerstein, 1974: 189*)

به نظر والرشتاین، اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نیازمند توسعه و گسترش جغرافیایی است و یک نوع تقسیم کار محوری ایجاد می‌کند که در آن هر یک از کشورهای مربوط به مقوله‌های سه گانه‌ی فوق باید نقش خاصی داشته باشند.

از این منظر، نقش دولت‌های پیرامونی در تقسیم کار جهانی، فراهم کردن مواد اولیه برای کشورهای هسته است و کشورهای نیمه پیرامونی نیز نقشی واسطه‌ای دارند. با این حال، کشورهای پیرامونی می‌توانند در اثر توسعه و تحول به سطح کشورهای پیرامونی و چه بسا به سطح کشورهای هسته نیز ارتقا پیدا کنند. هدف عمده‌ی نظریه‌ی نظام جهانی والرشتاین حل و فصل برخی مسائل و چالش‌های مفهومی در نظریه‌های مارکسیستی توسعه است (*Wella, 2001: 114*).

^۱ world-system theory

روش‌شناسی پژوهش

با توجه به اینکه روش‌شناسی عمده‌ی این تحقیق کیفی بوده و از روش مردم‌نگاری برای عملیات گردآوری داده‌ها و از نظریه‌ی زمینه‌ای برای تحلیل و ارائه‌ی داده‌ها استفاده شده است. در این پژوهش، اطلاعات مشاهده‌ای و اسنادی توسط محقق گردآوری شد و اطلاعات مصاحبه‌ای نیز از ۵۶ نفر مشارکت‌کننده‌ی ساکن در میدان مطالعه گردآوری گردید. برای تعیین افراد مورد مصاحبه، از روش نمونه‌گیری کیفی - هدفمند و برای تعیین تعداد مصاحبه‌شوندگان از منطق اشباع نظری در نمونه‌گیری نظری استفاده شد. به این ترتیب که مصاحبه‌های متعدد انجام شدند تا جایی که فضای مفهومی سؤال‌های تحقیق اشباع شدند و پاسخ‌های افراد تکراری یا مشابه به نظر رسیدند.

روش تجزیه و تحلیل در این پژوهش، روش کدگذاری سه مرحله‌ای باز، محوری و انتخابی اشتراوس و کوربین به‌عنوان رویکرد پایه به همراه الگوی عملیاتی تعدیل‌شده‌ی ایوز که یک الگوی ترکیبی با پایه‌ی تحلیلی اشتراوس و کوربین است به‌عنوان چارچوب عملی هدایت شده تجزیه و تحلیل مورد کاربرد بوده است (Eaves, 2001: 654).

بعد از گردآوری داده‌ها، عملیات طبقه‌بندی و منظم‌سازی آنها انجام شد. در این مرحله، داده‌های مشاهده‌ای - مصاحبه‌ای و اسنادی موجود از هم تفکیک شده و هر کدام بر حسب سؤال‌های محوری تحقیق بطور جداگانه مرتب شدند. در گام اول تحلیل اطلاعات، داده‌های مصاحبه‌ای به تفکیک هر سؤال محوری تحقیق در واحد سطر به صورت سطر به سطر و به دقت کدبندی باز شدند و مفاهیم اولیه برگرفته از داده‌ها به دست آمدند. همزمان از اطلاعات مشاهده‌ای نیز برای تکمیل مفاهیم، تشخیص مناسب کدها و درک کلی ارتباط بین آنها استفاده شد. به‌علاوه، از داده‌های مشاهده‌ای و اطلاعات آماری موجود برای نگارش بررسی توصیفی میدان مطالعه و معرفی عمومی ابعاد جامعه‌ی مورد مطالعه بهره گرفته شد. در کل فرآیند نگارش گزارش تحقیق، محقق با مراجعه‌ی مکرر به داده‌های مشاهده‌ای - تصویری، شنیداری و مکتوب، خود را در فضای میدان مطالعه قرار می‌داد و جنبه‌های مختلف آن را یادداشت می‌کرد.

بعد از اتمام فرآیند کدبندی باز، کدبندی محوری شروع شد در این قسمت مقوله‌های به دست آمده با یکدیگر مقایسه شدند و ابعاد آنها تشخیص داده شد. سپس، با تعیین ارتباط منطقی و معنایی بین آنها، خط داستان هر کدام به نگارش درآمد. در مرحله‌ی کدبندی گزینشی، باید مقوله‌ی هسته - تحلیلی تعیین می‌شد. در این مرحله یا باید از بین مقوله‌های به دست آمده مقوله‌ی هسته مشخص شود یا محقق یک مقوله‌ی جدید برای پر کردن فضای مفهومی کل مقوله‌ها (برای آن سؤال خاص) را تعیین می‌کرد. لذا مقوله‌ی هسته‌ی جداگانه‌ای برای هر یک از

سؤال‌های محوری تحقیق که فرآیند کدبندی باز، محوری و گزینشی را طی کرده بودند، تعیین شد. سپس باید مدل پارادایمی برای هر سؤال پژوهشی بر اساس مقوله‌ها ترسیم شود. لذا، با دسته‌بندی مقوله‌های عمده حول مقوله‌ی هسته در قالب مدل شرایط، تعامل / فرآیند و پیامد، به تفکیک هر سؤال ۴ مدل پارادایمی به دست آمد که هر کدام بیانگر یک نظریه‌ی زمینه‌ای ویژه برای سؤال محوری بودند. از این‌رو، برای بررسی ابعاد چندگانه‌ی پدیده‌ی مورد مطالعه، یعنی درک موانع اجتماعی، چندین مدل پارادایمی ساخته شد و سپس هر کدام از آنها در قالب یک مدل یا دیگرام صوری نمایش داده شد؛ و در نهایت مدل نهایی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام به مثابه ساختاربخش و ساختارشکن ترسیم گردید.

برای تأمین روایی و پایایی مطالعه از صحت‌سنجی (*Rigor*) یا استحکام داده استفاده شد که بدین منظور تأکید بر نوشتن یادآوری‌های متعدد، نمونه‌گیری نظری، دقت در کدگذاری، دسته‌بندی می‌باشد.

یافته‌های پژوهش

قبل از ارائه‌ی یافته‌ها، لازم است مطالبی در رابطه با طرز نگارش مطالب و یافته‌ها در روش کیفی و مخصوصاً روش نظریه‌ی زمینه‌ای گفته شود. محققین و روش‌شناسان کیفی بر این باورند که طریقه‌ی نگارش و ارائه‌ی یافته‌ها یا گزارش‌های کیفی از اهمیت بالایی برخوردار است. طبق نظر آنها زبان نگارش گزارش‌های کیفی باید منطبق و متعلق به زبان افراد درگیر در پژوهش باشد؛ به این معنا که تعلق‌پذیری در آن دیده شود (Mohammad Pour, 2010:145). از نظر روش‌شناسان کیفی، از آنجا که کار محقق تفسیر تفسیرها و گاه صرفاً طبقه‌بندی تفسیرهای مردم عادی است و از آنجا که زبان مردم عادی زبانی غیر حرفه‌ای و مبتنی بر دانش عامیانه است، لذا باید از به کارگیری روش حرفه‌ای و پیچیده یا هر سبک و روشی که به جای ساده‌سازی مفاهیم مورد مطالعه به پیچیدگی موضوع‌ها و جریان‌ها دامن بزند، پرهیز کرد. روش‌شناسی کیفی به‌عنوان رهیافتی که مبتنی بر زبان بومی و دانش عمومی است، باید در ارائه‌ی مطالب و طرز بیان آنها به اصول زبان بومی و عامه فهم وفادار باشد. از طرف دیگر، از آنجا که گزارش تحقیق و یافته‌های آن جهت ارزیابی و قضاوت باید در دسترس افراد بومی و درگیر قرار گیرد یا در صورت لزوم به افزایش دانش و آگاهی آنها از وضعیت خودشان منتهی شود، لذا روش‌شناسان کیفی استفاده از ادبیات و نگارش پیچیده که عموماً در روش اثباتی و نخبه‌گرا مطرح است را تجویز نمی‌کنند. آنان بر این باورند که تفاوت دو رهیافت

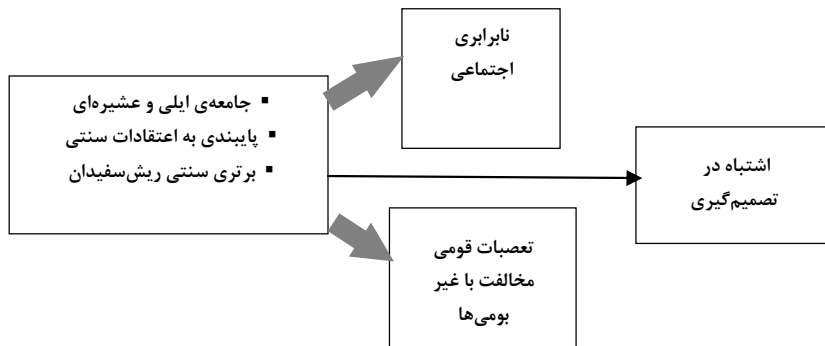
کمی و کیفی نه تنها بر سر طرز نگاه و چگونگی بررسی دنیای پیرامون انسان‌هاست، بلکه بر سر طرز بازنمایی و به تصویر کشیدن دنیای بررسی شده نیز می‌باشد (Mohammadpour, 2010: 316).

هدف این قسمت از مقاله ارائه و تشریح یافته‌های عمده یا مقوله‌های اصلی است که بنیان نظریه‌ی زمینه‌ای را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که عنوان شد، ۴ سؤال محوری در مقاله‌ی کنونی مورد بررسی قرار گرفتند که محقق با استفاده از روش‌های گردآوری اطلاعات (مشاهده‌ی مشارکتی، مصاحبه و داده‌های اسنادی) به آنها پاسخ داده است. منطق و شیوه‌ی ارائه‌ی یافته‌ها براساس الگوی عمومی پژوهش‌های انجام شده در نظریه‌ی زمینه‌ای است.

از نظر مردمان این دیار مهم‌ترین موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی عبارتند از:

بافت غالب ایلی و قبیله‌ای: طبق مقوله‌ی فوق مردم استان ایلام معتقدند که تعصبات قومی و قبیله‌ای و بافت حاکم بر جامعه‌ی به‌عنوان مانع توسعه‌یافتگی در این دیار محسوب می‌شود. در زیر ابتدا مقوله‌ی کلیدی یا هسته‌ی تعیین شده و سپس مدل پارادایمی نیز ترسیم و توضیح داده می‌شود. بر اساس موارد و توضیح‌های ارائه شده می‌توان «مقاومت در برابر تغییرات جدید» را به مثابه مقوله‌ی هسته انتخاب کرد. طبق این مقوله درک و ارزیابی نهایی مردم استان ایلام از بافت غالب ایلی و قبیله‌ای، مقاومت در برابر تغییرات جدید و پایبندی به تفکرات سنتی گذشته است که خود به‌عنوان مانعی در فرآیند توسعه‌یافتگی استان مطرح است. مقوله‌ی محوری فوق تحت تأثیر یکسری شرایط و بسترها شکل گرفته و تحت تأثیر مجموعه‌ای از تعامل‌ها و پیامدها پدید آمده است. بر همین اساس، مقوله‌های عمده‌ی تحقیق را می‌توان به صورت زیر در ارتباط با یکدیگر تحلیل کرد. شرایط و بسترهای بافت غالب ایلی و قبیله‌ای به مثابه مقاومت عبارتند از: جامعه‌ی ایلی و عشیره‌ای، پایبندی به اعتقادات سنتی و برتری سنتی ریش‌سفیدان. این سه عامل بطور کلی شرایط و بسترهای لازم برای مقاومت با تغییرات را فراهم آورده‌اند. این عوامل باعث ایجاد شرایط دیگری شده بودند که به نابرابری اجتماعی موسوم است. همزمان با شرایط و بسترهای نابرابر مذکور، مردم ایلام واکنش‌ها و تعامل‌های خاصی را انجام دادند که این عوامل عبارت بودند از تعصبات قومی و مخالفت با ورود هر گونه خارجی در منطقه. این دو عامل تعامل‌های مردم استان را در مقاومت علیه تغییرات و توسعه شدت می‌بخشد. در فرآیند مذکور و تحت تأثیر تعامل‌های مردم ایلام نظام جدیدی پدید می‌آید که مردم با تأسی از بزرگان و ریش‌سفیدان در تصمیم‌گیری‌های مهم و اساسی مرتکب اشتباهاتی

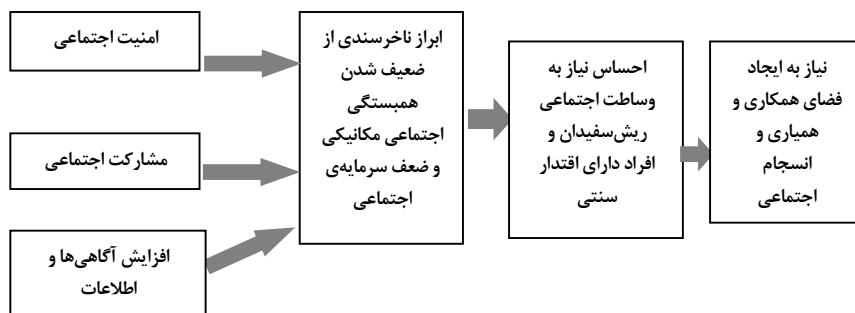
باشوند که همین اشتباهات مانع توسعه یافتگی انسان می شود. بطور کلی مردم در مقابل تغییرات و توسعه با توجه به بافت غالب ایلی و قبیله‌ای مقاومت می کنند.



مدل ۱: مدل زمینه‌ای موانع اجتماعی توسعه یافتگی در استان ایلام (بافت غالب ایلی و قبیله‌ای)
Model 1: *Gerounded Model of Social Barriers in Ilam Province (Prevailivly Tribal Texture)*

۲- میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی: مقوله‌ی فوق نمایانگر تغییر و تحولات ایجاد شده در نظام اجتماعی مردم استان ایلام و درک و ارزیابی آنها از این تغییرات است. مقوله‌ی محوری و هسته در این بخش از نوشتار «میل به انسجام اجتماعی» است؛ این مفهوم بیانگر نوعی احساس ناخرسندی از وضعیت کنونی و تمایل و همکاری و وساطت بزرگان است. بر اساس این مفهوم مردم این دیار ضمن یادآوری روابط گرم گذشته نسبت به حفظ این روابط تا حد امکان تأکید کرده و خواستار ورود بزرگان در شرایط خاص هستند و در مقایسه با گذشته از وضعیت تحول یافته‌ی کنونی احساس تأسف می کنند. بر اساس مقولات عمده‌ی فوق شرایط و بسترهای سرمایه‌ی اجتماعی در استان ایلام عبارتند از: اعتماد اجتماعی ضعیف، امنیت اجتماعی ضعیف، مشارکت اجتماعی ضعیف و افزایش اطلاعات و آگاهی‌ها. از نظر مردم ایلام، این عوامل شرایط و بسترهای اصلی و زمینه‌ساز دگرگونی در میزان سرمایه‌ی اجتماعی را فراهم آورده‌اند. تحت تأثیر این شرایط، مردم ایلام درگیر تعامل‌ها و روابط اجتماعی خاصی شده‌اند که کاملاً متفاوت از شکل سنتی و متعارف آن است. بنابراین در نتیجه‌ی این شرایط مردم ایلام از پایین آمدن میزان اعتماد و امنیت اجتماعی و همچنین کاهش مشارکت اجتماعی اظهار ناخرسندی و ناخوشایندی نسبت به تضعیف روابط می کنند و همزمان تأکید بر وساطت بزرگان و افراد دارای

اقتدار سنتی دارند که نیازمند همکاری و همیاری مردم برای حفظ انسجام اجتماعی می‌باشد. کل این فرآیند در مدل ۲ تحت عنوان میل به انسجام اجتماعی آمده است.

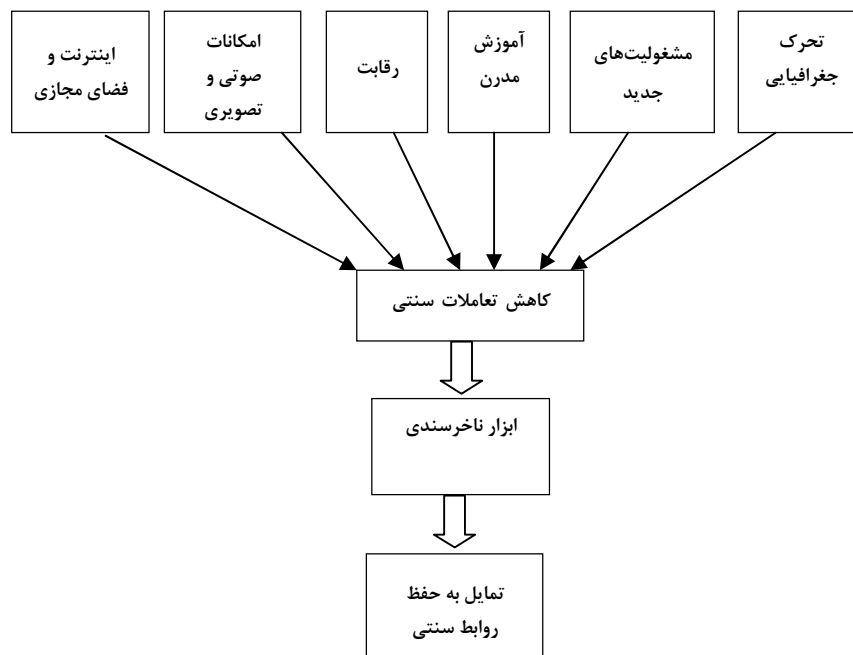


مدل ۲: مدل زمینه‌ای موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام (میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی)

Model 2: Gerounded Model of Social Barriers in Ilam Province (Law Amount of Social Fund)

۳- سست شدن روابط اجتماعی: مقوله‌ی هسته‌ی انتخابی در این بخش از مقاله تضعیف شبکه‌های تعاملی است. بر اساس این مفهوم شبکه‌های تعاملات اجتماعی در استان ایلام از رویکرد ساکنان این منطقه محدود و ضعیف شده است به این ترتیب که روابط اجتماعی سنتی از جا کنده شده و تحت تأثیر یک سری شرایط دچار دگرگونی شده است. تضعیف شبکه‌های تعاملی در استان ایلام همانند سایر ابعاد مورد بررسی متأثر از یک سری شرایط و بسترهاست. این شرایط و بسترها از نظر ساکنان ایلام عبارت بودند از: مشغولیت‌های اقتصادی، رقابت‌های شخصی، پیدایش آموزش مدرن، ورود رسانه‌های ارتباط جمعی، فضای مجازی و تحرک جغرافیایی. نقش و درک هر کدام از این عوامل و شرایط در تضعیف روابط تعاملی در استان ایلام از رویکرد ساکنین منطقه مورد مطالعه قرار گرفت. از نظر مردم این استان، موارد فوق زمینه‌ساز شرایطی بودند که تحت تأثیر آنها روابط اجتماعی سنتی در جامعه‌ی آنان دچار ضعف و دگرگونی شده است. با ورود این شرایط و عوامل به این استان، روابط اجتماعی مردم عملاً دستخوش تغییر شده و فاصله‌ی اجتماعی بین آنها افزایش پیدا می‌کند. از نظر مردم منطقه، همان‌طور که در مباحث فوق عنوان شد، امروزه روابط سنتی آنها از جا کنده شده و تعاملات

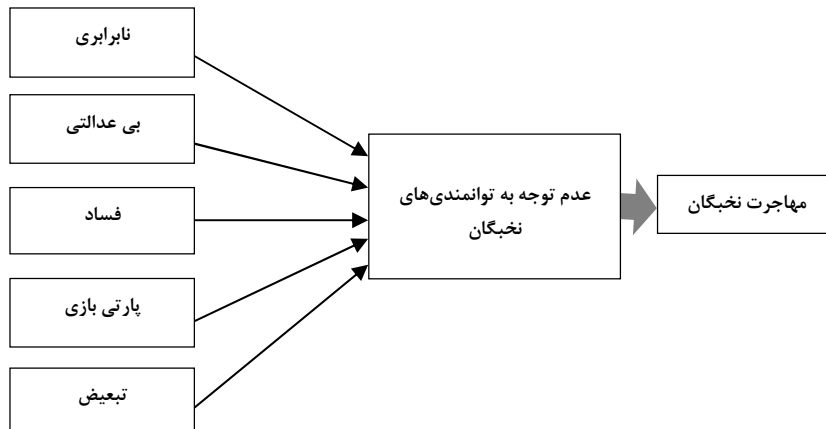
اجتماعی سنتی محدود و متزلزل شده است. در نتیجه مردم ایلام ضمن ابراز ناخرسندی از این امر بر حفظ این تعاملات تأکید ویژه دارند. آنان نسبت به نابودی روش‌ها و الگوهای تعاملی سنتی خود به هیچ وجه خوشبین نبوده و آن را به‌عنوان مانعی بر سر راه توسعه‌ی این استان می‌دانند و سعی در بقا و حفظ آن دارند. مردم ایلام موانع توسعه در منطقه‌ی خود را در حوزه‌ی سست شدن روابط اجتماعی به مثابه پدیده‌ای که باعث تضعیف شبکه‌های تعاملی در جامعه‌ی آنان شده است، تفسیر و ارزیابی می‌کنند. در مدل ۳ این فرآیند ترسیم شده است.



مدل ۳: مدل زمینه‌ای موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام (سست شدن روابط اجتماعی)
Model 3: Gerounded Model of Social Barriers in Ilam Province (Loosing of Social Relations)

۴- فقدان نظام شایسته‌سالاری: بر اساس موارد و توضیح‌های ارائه شده می‌توان «عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان» را به مثابه مقوله‌ی هسته انتخاب کرد. طبق این مقوله، درک و ارزیابی نهایی مردم استان ایلام از فقدان نظام شایسته‌سالاری به‌عنوان مانعی بر سر راه توسعه‌یافتگی در این استان پدیده‌ی نخبه‌کشی و عدم توجه به نخبگان است. مقوله‌ی

محوری فوق تحت تأثیر یک سری شرایط و بسترها شکل گرفته و تحت تأثیر مجموعه‌ای از تعامل‌ها و پیامدها پدید آمده است بر همین اساس، مقوله‌های عمده تحقیق را می‌توان به صورت زیر در ارتباط با یکدیگر تحلیل کرد. شرایط و بسترهای فقدان نظام شایسته‌سالاری به عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان عبارتند از: نابرابری، فساد، بی‌عدالتی، تبعیض و پارتی‌بازی این عوامل خود باعث ایجاد عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان می‌شود. این عوامل به‌طور کلی شرایط و بسترهای لازم برای فقدان یک نظام شایسته‌سالاری را فراهم آوردند. در برابر شرایط و بسترهای نابرابر مذکور، مردم ایلام واکنش‌ها و تعامل‌های خاصی را انجام دادند. این تعامل با ابراز نارضایتی از وضعیت نابرابر موجود صورت گرفت و مردم متوجه عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان در جامعه شدند. این عوامل باعث خروج و مهاجرت نخبگان استان ایلام شد که به‌طور کلی مردم ایلام فقدان نظام شایسته‌سالاری را در این استان به مثابه عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان درک می‌کنند که در اثر آن این استان همچنان به‌عنوان یکی از استان‌های توسعه‌نیافته در کشور مطرح است.

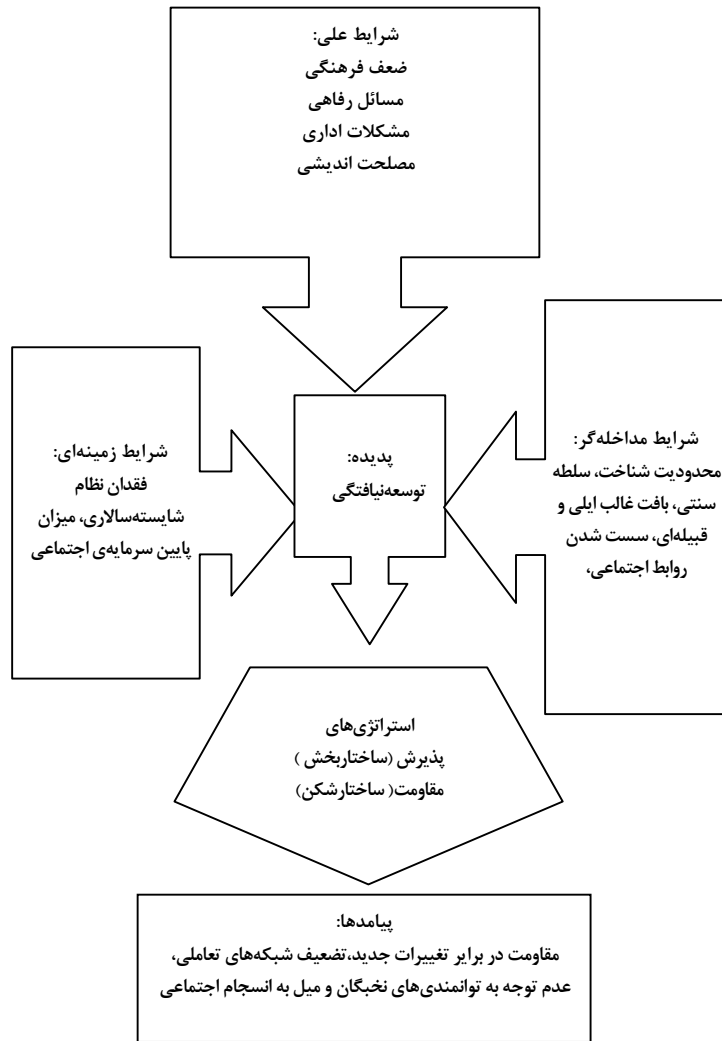


مدل ۴: مدل زمینه‌ای موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام (فقدان نظام شایسته‌سالاری)
Model 4: Grounded Model of Social Barriers in Ilam Province (Lack of Meritocracy)

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به مقوله‌های عمده‌ی نهایی که در مدل ۵ آمده است، می‌توان مقوله‌ی ساختار بخش و ساختارشکن را به‌عنوان نهایی‌ترین مقوله‌ی هسته انتخاب کرد. این مقوله انتزاعی‌ترین

مقوله‌ی هسته و پاسخ نهایی به سؤال اصلی پژوهش یعنی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام است. بر اساس این مقوله، مردم ایلام با درک و تفسیر موانع ایجاد شده در دنیای جدید خود، توسعه را به مثابه پدیده‌ای درک می‌کنند که دارای دو پیامد ساختاریبخش و ساختارشکن است. ایلامی‌ها موانع اجتماعی توسعه در استان خود را تفسیر کرده، آن را ارزیابی نموده و هم‌اکنون نیز درک خاصی از این پدیده دارند. آنها می‌دانند که این پدیده‌ی جدید دارای چه مشخصه‌ها و جنبه‌هایی است. این همان تفسیری است که تفسیرگرایی اجتماعی بر آن تأکید دارد (Fisher and Markuz, 1995; Celiford and Markuz, 1986; Girtez, 1998). مردم استان ایلام توسعه را چون پدیده‌ای می‌بینند که از یک طرف آنها را قادر می‌سازد بر محیط اجتماعی و طبیعی خود فایق آمده و مشکلات اکولوژیک، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را حل و فصل کنند و در جهت توسعه و ارتقای سطح زندگی خود گام بردارند. یا به عبارت دیگر به آنها اجازه‌ی ایجاد ساختار جدیدی متفاوت از شکل سنتی آن می‌بخشد و این همان چیزی است که باعث استقبال از این تغییرات و توسعه در استان ایلام شده است. اما از طرف دیگر، در کنار جنبه‌های مثبت آن، بسیاری از سنت‌ها و اعتقادات بومی آنها به چالش کشیده می‌شود، یعنی در معرض نابودی و از جاکنندگی قرار دارند. در اینجا مردم استان ایلام با ابراز نگرانی و ناخرسندی بر حفظ بسیاری از روش‌های سنتی خود پافشاری می‌کنند. از این‌رو، توسعه مستلزم هزینه‌های سنتی است که مردم استان ایلام با نگرانی و دشواری با آن روبه‌رو می‌شوند. تفسیر مردم این دیار از توسعه به‌عنوان امری ساختاریبخش و ساختارشکن بیانگر تصویری دوگانه است که در قالب چالش و ابهام میان سنت و مدرنیته مطرح است. با این وجود، چالش مذکور به نفع تسلط توسعه و شیوه‌ی زندگی جدید است. قبل از پرداختن به این بحث در مدل زمینه‌ای زیر سعی شده موانع توسعه در استان ایلام در قالب یک فرآیند منطقی دیده شود. در مدل ۵ سعی شده با تکیه بر تفسیر و درک مردم استان ایلام، شرایط و بسترهای موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در این استان در نظر گرفته شود. یعنی، به این نکته توجه شود که از دیدگاه مردم استان ایلام موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در این استان کدامند؟ دلایل و شرایط موانع چه هستند؟ در کنار این مسئله سعی شده که تعامل و کنش یا برخورد مردم استان ایلام آن‌طور که خود آنها تجربه کرده‌اند با عدم توسعه‌یافتگی به منطقه‌ی مورد نظر ارایه شود. بازسازی این مراحل مبتنی بر آن چیزی است که مردم تجربه کرده و آن را بطور شفاهی و در عمل بیان نموده‌اند. ابتدا مدل زمینه‌ای مذکور ارائه می‌شود؛ سپس، با تشریح جنبه‌های سه‌گانه‌ی آن یعنی شرایط ورود، تعامل‌های مردم و پیامدهای عدم توسعه‌یافتگی به بررسی بیشتر این مدل بر اساس رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی پرداخته می‌شود.



مدل ۵: مدل نهایی موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام به مثابه ساختاربخش و ساختارشکن
Model 5: Final Model of Social Barriers in Ilam Province Lick Structuring and Structure Breaking

بر اساس مدل ۵، می‌توان گفت که موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی در استان ایلام تحت تأثیر یکسری شرایط خاصی بوده است. این شرایط در سه دسته طبقه‌بندی شده‌اند که عبارتند از: شرایط علی، شرایط بستری و شرایط مداخله‌گر. در این نوشتار شرایط علی عبارتند از: ضعف فرهنگی، مسائل رفاهی، مهاجرت و مشکلات اداری. شرایط مداخله‌گر نیز شامل سلطه‌ی سنتی، محدودیت شناخت، سست شدن روابط اجتماعی و تعصبات قومی هستند. به‌علاوه، فقدان نظام شایسته‌سالاری و میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی نیز در شرایط بستری طبقه‌بندی می‌شود. شرایط مذکور بطور کلی و در امتداد با یکدیگر باعث شده‌اند پدیده‌ای به نام عدم توسعه‌یافتگی و عناصر آن وارد استان ایلام شوند. بنابراین، عدم توسعه‌یافتگی در این استان متأثر از این شرایط بوده است. با موانع توسعه‌یافتگی در این منطقه، مردم استان ایلام در برابر آن تعاملات خاصی را انجام دادند یا به‌عبارت دیگر، استراتژی‌های خاصی را اتخاذ نمودند. تعامل مذکور را می‌توان در قالب پذیرش فرآیند توسعه از یک طرف و مقاومت و ابراز نگرانی از آن از طرف دیگر در قالب یک پیوستار ارزیابی مثبت - ارزیابی منفی از عناصر توسعه دسته‌بندی کرد. در ابتدا موانع اجتماعی توسعه‌یافتگی شامل کلیه‌ی موانعی است که فقدان نظام شایسته‌سالاری، میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی، بافت غالب قومی و قبیله‌ای و سست شدن روابط اجتماعی را شامل می‌شود.

با موانع توسعه‌یافتگی در این منطقه، ایلامی به دو شیوه‌ی متفاوت با آن تعامل پیدا کرده یا دو طیف استراتژی در برابر آن به کار بردند. این دو شیوه‌ی تعامل یا استراتژی از پذیرش عملی تا ارزیابی منفی و مقاومت را در بر می‌گیرد. به این ترتیب که ایلامی‌ها ضمن تأکید بر نقش و اهمیت عناصر جدید در توسعه‌ی ابعاد متفاوت زندگی خود، نسبت به از بین رفتن شیوه‌ها و روش‌های زندگی سنتی خود ابراز نگرانی کرده و نسبت به عناصر جدید با رویکردی محافظه‌کارانه و مشروط به همگرایی با اعتقادات و باورهای سنتی خود نگاه می‌کنند. بنابراین، تعامل آنان همان‌طور که گفته شد بر روی پیوستاری از پذیرش عملی تا احساس مقاومت قرار می‌گیرد. در این فرآیند، ایلامی‌ها همزمان نسبت به از دست دادن روش‌های سنتی و اعتقادی خود ابراز نگرانی می‌کنند. عدم توسعه‌یافتگی مذکور برای مردم استان ایلام و از دیدگاه ساکنان آن پیامدها و نتایجی برای زندگی آنها دارد که می‌توان پیامدهای مذکور را - همان‌طور که در مدل فوق نیز نمایان است - در چند مقوله دسته‌بندی کرد که عبارتند از: عدم توجه به توانمندی‌های نخبگان در حوزه‌ی فقدان نظام شایسته‌سالاری، مقاومت در برابر تغییرات جدید در حوزه‌ی بافت غالب ایلی و قبیله‌ای، انسجام اجتماعی در حوزه‌ی میزان پایین سرمایه‌ی اجتماعی و تضعیف شبکه‌ها در حوزه‌ی سست شدن روابط اجتماعی. به‌علاوه، می‌توان پیامدهای ضمنی دیگری نیز نظیر مهاجرت، ابراز ناخوشایندی، تحدید تعاملات سنتی، افزایش قدرت دولت، افزایش نابرابری و

کاهش سلطه‌ی سنتی را نیز برشمرد. در کنار این پیامدها، یکسری پیامدهای ناخواسته توسعه نیز وجود دارند که از نقطه نظر مردم استان ایلام مورد استقبال نبوده و تولید نگرانی و ناخرسندی کرده است. از این نظر، ورود توسعه در حوزه‌ی خویشاوندی، اعتقادات، و تعاملات اجتماعی به تزلزل و دگرگونی‌های متعددی منتهی شده که از رویکرد مردم استان ایلام نامطلوب و نگران‌کننده تلقی می‌شوند. فرآیند توسعه‌ی ساختار این حوزه‌ها را تغییر داده، اعتقادات سنتی را متزلزل کرده، روابط خویشاوندی و تعاملی را سست و کمرنگ نموده است؛ به عبارت دیگر، منجر به ساختارشکنی شده است. لذا مردم استان ایلام با درک وضعیت موجود بر حفظ روابط خویشاوندی و تعاملی و حفظ اصول و مبانی اعتقادی خود تأکید دارند. در اینجا بر جنبه‌های ساختارشکن توسعه تأکید شده است. بنابراین، جنبه‌ها و دستاوردهای مثبت توسعه در استان ایلام که مخصوصاً در حوزه‌ی فرهنگ مادی قرار می‌گیرند باعث استقبال از توسعه چون امری ساختاربخش شده، اما آن بخش از پیامدهایی که از نظر مردم استان ایلام باعث به چالش کشیده شدن سنت‌ها شده‌اند (فرهنگ غیر مادی) باعث ایجاد نگرانی و احساس فشار می‌شوند. بنابراین، توسعه در حوزه‌ی فرهنگ مادی از نظر مردم استان ایلام مثبت تلقی می‌شود، حال آنچه در بعد غیر مادی به‌عنوان پدیده‌ای نگران‌کننده مد نظر قرار می‌گیرد.

References:

- Apter, D. (1987). *Rethinking Development*, London sage publication.
- AzadArmaki., T. A, Mobaraki, M., A. Shahbazi, Z. (2009). The investigation and detection of applied indicators of social development of social development quarterly-cultural first year No. 1 (Persin).
- Azkiya, M., A., Ghafary, Gh. (2005). *Developmental sociology*, Tehran, Kayhan publhcations, theditio (Persin).
- Baker, Th. (1999). *Doing social research*, Third Edition. London: McGraw-Hill.
- Bendix, R. (1977). *Tradition and modernity Reconsidered*, In London, Plotnicov, and Arthur, Tuden.
- Berg, B. (2001). *Qualitative research methods, for the social sciences*. New York: Allyn and Becon.
- Brenestin, H. (2002). "Modernization Theory and the Sociological Study of Development", *Journal of Development Studies*, Vol .7, Issue 2.
- Bryman, A. (1999). *Quality and Quantity in Social Research*, London: Unwin Humanly Press.
- Chilcote, D. (1994). *How societies of Development and Under Development*. Boudler: Westview Press.
- Chiro, D. (1994). *How Societies Change*, London: Pin Forge Press.
- Coury, R. (2002). *Neo-Modernization Theory and Its search for Enemies*.
- Dival, W., and Albert, S. (2000). "Cross-Cultural Codes of Modernization", *World Culture*, No. 11, Vol. 2, Pp. 152- 170.
- Eaves, Y. D. (2001). *A synthesis technique for grounded theory data analysis Jadv nurs*.
- Farasatkah, M. A.; Ghazitabatabae, M. A.; Fathoalahi, A. (2013). *Cantent analysis of five step for iran development according to samples of superior education ri ies 6, the year, No. 4 (Persin)*.
- Fazeli, M. A; Fatahi, S. A. Zanzan Rafiee. N. (2012). "Social development, indexes and iran place in the world development", *cultural social study journal ot the secand period* No. 2 (Persin).
- Fetterman, D. M. (1998). *Ethnography Step by Step*. Second Edition. David M. *Ethnography Step by Step*, Second Edition, London: Sage Publications.

Gudeman, S. (2001). *The Anthropology of Economy*, London: Blackwell Publishers.

Hall, J. R., Mary, J. Neitz and Marshall, B. (2002). *Sociology on Culture*. London: Routledge.

Harris, M. (2001). *The Rise of Anthropological Theory*. Updated Edition, New York: Thomas Y. Growell Company.

Hindess, B. and Paul, H. (1984). *Social formation and Mode of Production*: New Jersey: Humanities press.

Hulmes, D. and Mark, T. (1990). *Sociology and Development*, London: Harvest Wheat sheaf publications.

Jean, Y. H. (2004). *The application of grounded theory and symbolic interactionism scand J. car sci*.

Jokhtae, F., A., Muosavi; M. A; Zahedi, M. (2013). *Dimension and characteristics of social development at development programs, scientific quarterly social welfare, No. 3 (Persin)*.

Kate, M. (1991). "Modernist discourse and the crisis of Development Theory", *Studies in Comparative International Development*, Vol. 26, Issue. 2.

Kendal, T. and Michael, M. (1989). *Studies of Development and Change in the Modern World*. London: Oxford University Press.

Kosonen, P. (1977). "Contemporary Capitalism and The Critique of Political Economy: Methodological Aspects", *Acta Sociologica*, Vol. 20, No. 4.

Kurtz, C. V. (2001). *Political Anthropology: Paradigms and Power*. Boulder: Westview press.

Lahsaee Zadeh, A. (2010). *Development Sociology*, Tehran payame نور University publication (Persin).

McGrew, Anthony. (1992). "A Global Society" in David Held, Stuart. Hall and Paul. Lewis, (eds), *Modernity and Its Futures*. London: Open University press.

Mohammadpour, A. (2010). *Qualificative research way, adversw for way. 1, Ration and design in qualificative methodology, tehran: sociologist publhcation, second edition (Persin)*.

Mohammadpour, A. (2010). *Renovation experience, study of changing and development in Hawraman using grounded theory, Tehran, sociology, forum. (Persin)*.

Mole, D. (1999). "Dependencia and Modeernization", (Online).

Mouzelis, N P. (1992). *Posr-marxist Approaches*. Basingstoke Hampshire: the Mcmillan press.

- Neuman, L. (2000). *Social research Approaches*. Third Edition. London: Allyn and Bacon.
- Peet, R. and Elaine, H. (2007). *Theories of Development*. London: Guil Ford Press.
- Rocha, G. M. (2002). "Neo-Dependency in Brazil", *New Left Review*, Vol. 3, No. 16.
- Sardan, O. (2004). *Anthropology of Development: Understanding Contemporary Social Change*, London: Zed Book Press.
- Su, Alvin (2006). *Social changing and development*, translated by mahmoud jibi mazaheri, first edition, Tehran, guid study publhcation.
- Taylor, J. (1977). *From Modernization to Mode of Production*. New Jersey: Humanities Press.
- Tyriakian, E. A. (2001). "The Civilization of Modernity and Modernity of Civilization", *International Sociology*, Vol. 16, No. 13.
- Vela, M. (2001). *World-System Theory*. web mit. edu/esd. 83. www/notebook/World system m.pdf. 5Dec 2004".
- Wagner, Peter. (2002). "Modernity, Capitalism and Critique", *Thesis Eleven*. No. 66, London: Ssge Publications.
- Wallerstein, I. (1974). *The Modern World-System Capitalist Agriculture and the Origins of the Eurppe World-Economy in Sixteenth Century*, New York: Academic press.
- Webster, A. (1990). *Introduction to Sociology of Development*, Basingstoke Hampshire: McMillan Press Ltd.
- Wilker, Richard R. (1996). *Economics and Culture: Foundations of Economic Anthropology*, Boudler: Westview Press.
- Zaheer, B. (2001). "Modernization Theory and Cold War", *Journal of Contemporary Asia*, Vol. 31, Issue 1.

Exploring the Social Obstacles of Development in Province of Ilam Using Grounded Theory

*Rozaan Piri*¹, *Roza Kerampor (Ph.D)*² and *Majid Kaffashi (Ph.D)*³

DOI: 10.22055/QJSD.2018.14566

Abstract:

This issue the present study deals with social obstacles of development in the province of ilam as well as native people's perception and interpretation of development. The methodology of this study relies on qualitative method and ethnography to collect the data. To analyze the data, grounded theory was used. Data from observation and documents were collected by this researcher. Data were collected from observation and documented done by this researcher as well as interviews held within 56 participants within the domain of the current study. Purposive-qualitative sampling was used and regarding the size of sample, theoretical logic of saturation was applied. The results show that the most important social obstacles of development in ilam are dominating tribal context, low level of social capital, diminishing of social relationships. And lock of merit system.

Key Concepts: Social Obstacles, Undevelopment, Grounded Theory, Ilam Province

¹ Ph.d student sociology economic and development, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran, piri_rozan@yahoo.com

² Assistant professor of Sociology Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran (Corresponding Author), rosakarampour@yahoo.com

³ Associate professor of Sociology Islamic Azad University Rodehen Branch, Rodehen, Iran, majidkaffashi@gmail.com

